تکلیف نسل شیوا چیست؟

عبدالحسینی، سهیلا

نقد داستان فیلم«نغمه»،نوشته و کارگردانی ابو القاسم طالبی

اگر قرار باشد حوادث سالهای دفاع مقدس و زندگی جانبازان به قصه و فیلمنامه‏ تبدیل شود،لازم است با دقت و تعمق بیش‏تری به نقد و بررسی این قصه‏ها بپردازیم.چرا که در این قصه‏ها فداکاریها و رنجهای هشت‏سالهء مردان و زنانی‏ تصویر می‏شود که برهه حساسی از تاریخ کشور را ساختند.پس قصه ساختن از زندگی آنان باید در نهایت زیبایی حسی و فنی باشد.چرا که این قصه‏ها حیثیت‏ ملتی را به قلم هنر محسوس می‏کنند.

خلاصه داستان فیلم:«نغمه»

شیوا دانشجوی جوانی است که پدر و مادرش از یکدیگر جدا شده‏اند.پدر در کشور امریکا زندگی می‏کند.او شیوا را به‏ نزد خود و زندگی در امریکا ترغیب می‏کند.مادر با رفتن شیوا مخالف است.در این میان،شیوا مشغول تکمیل پایان‏نامه‏اش‏ است که دربارهء عشقهای اساطیری است.روزی در خیابان کیف‏ دستی شیوا توسط سارق کیف‏قاپی،ربوده می‏شود.با فریاد شیوا،مردی به تعقیب سارق می‏پردازد و بالاخره موفق می‏شود پس از کمی تعقیب و گریز و درگیری،کیف را پس بگیرد و به‏ شیوا بازگرداند.

مرد جوان،جانباز شیمیایی است.چند روز بعد شیوا مرد که محمود نام دارد در دادگاه مدنی خاص می‏بیند.پس از تحقیق پی‏می‏برد که محمود برای طلاق داد همسرش به‏ آنجا آمده است.نغمه که محمود را مردی پاکباز و فداکار دیده‏ بود از این عمل او متعجب می‏شود.تلاش می‏کند به محمود نزدیک شود و به هرطریق ممکن به علت این اقدام وی‏ ببرد.اما هرچه تلاش می‏کند با مقاومت محمود،توفیقی به‏ دست نمی‏آورد.تا این‏که به بهانهء رساندن محمود به خانه‏اش در کرج با سماجت وارد خانهء او می‏شود.در آن‏جا می‏یابد همسر محمود،استاد خودش است.نغمه از دیدن شیوا به همراه محمود ابتدا متعجب می‏شود و سپس او را نزد خود نگه می‏دارد.شیوا پیگیر علت عمل محمود است.او در رفتار محمود و نغمه نسبت‏ به یکدیگر،عشق و علاقه بسیاری می‏بیند و برای کشف مسئله‏ کنجکاوتر می‏شود.حال جسمی محمود وخیم است و شیوا شاهد مراقبت و دلسوزی توأم با عشق نغمه است.محمود به‏ قصد رهانیدن نغمه از مشقت زندگی با یک جانباز اقدام به طلاق‏ کرده و درواقع عمل او از سر علاقه بوده است.

نغمه با درک این مطلب،از محمود قول می‏گیرد که دیگر این مسئله را دنبال نکند.ضمن آن‏که هیچ‏کدام،علت این عمل‏ را به شیوا توضیح نمی‏دهند،درنتیجه او رنجیده‏خاطر،گشته آنها را ترک می‏گوید.درپی بحرانی شدن وضع جسمی محمود، نیمه‏شب نغمه او را به بیمارستان می‏رساند اما بیمارستان از پذیرفتن خودداری می‏کند.از سویی دیگر مادر محمود که در شهرستان زندگی می‏کند نیز به سختی بیمار است.خبر وخامت‏ حال مادر،به محمود می‏رسد.محمود با عجله یادداشتی برای‏ نغمه در خانه می‏گذارد و به طرف شهرستان حرکت می‏کند.نغمه‏ که نگران محمود است و دائم با او تماس تلفنی دارد،از پاسخ‏ ندادن محمود مشوش شده به خانه می‏رود و با دیدن یادداشت‏ محمود،به همراه شیوا راهی شهرستان یم‏شود.راه،بسته است و محمود ناگزیر می‏شود باوجود بیماریش بقیهء راه را پیاده برود تا هرچه زودتر بر بالین مادر روبه مرگش برسد.بالاخره با زحمت‏ فراوان به روستای محل زندگی مادر می‏رسد.اما وقتی وارد گورستان می‏شود می‏بیند مادر را به خاک سپرده‏اند.او نیز همان‏ جا از پای درمی‏آید.

در لحظات آخر نغمه به او می‏رسد و محمود جان‏به جان‏ آفرین تسلیم می‏کند.

قصه‏های که بر مبنای شخصیت جانباز و حوادث دفاع‏ مقدس طرح‏ریزی می‏شوند،اساسا روی سخنشان با مخاطب‏ خودی است و چون مخاطب هم رأی با موضوع،اصل قضیه را پذیرفته است،باوراندن و جاانداختن بقیهء ماجرا برای نویسنده، کار چندان دشواری نیست.قصه فیلم:نغمه نیز ریشه در همین‏ امر دارد و از همین‏جا دچار ضعف در منطق داستان،سستی‏ در طرح،و ناتوانی در رساندن پیام داستان می‏شود.اگر بپذیریم‏ قصه را برهم‏خوردن تعادل نیروهای درون آن شکل می‏دهد و به پیش می‏برد،در یافتن این عدم‏تعادل که نقطه آغازین حرکت‏ آدمها،وقوع کشمکشها و به وجود آمدن تعلیق است،در این اثر می‏مانیم.

نویسنده فیلمنامه برای پوشاندن این نقیصه،گرههای‏ سطحی و بی‏دوامی ایجاد می‏کند؛موضوع درخواست پدر شیوا از او برای رفتن با امریکا و نارضایی مادر و مراجعه خودسرانه و بی‏منطق محمود به دادگاه برای طلاق همسرش،از این دست‏ عدم تعادلهای نابسامان است که تلاش می‏کند مخاطب را به‏ هرحال پای کار بنشاند.باید از نویسنده پرسید،تا کی امثال‏ شیوا به‏عنوان شخصیت جویندهء حقیقت مطلوب تشخیص داده‏ می‏شوند.دختری که مسئله عمدهء زندگیش،انتخاب ادامه زندگی‏ در امریکاست.او در رفاه مادی و بی‏خبری از دغدغه‏های معنوی‏ و ارزشی در عالم خودش زندگی می‏کند.به همین دلیل پیگیری‏ علت طلاق محمود هم،بیشتر به یک کنجکاوی زننده شبیه‏ است تا کشف حقیقت.

در مقابل محمود هم عملکرد خوشایندی ندارد.او به‏ تنهایی به این نتیجه می‏رسد که ماندن نغمه در کنار او موجب‏ خسران نغمه است و باز خود به تنهایی تصمیم می‏گیرد نغمه را طلاق دهد و او را از شر خودش برهاند و آن‏قدرهم در این امر ناشی و بی‏اطلاع است که نمی‏داند هیچ مردی نمی‏تواند بدون‏ اطلاع همسرش او را طلاق دهد!

ضعف منطق داستانی فیلم،نه تنها درپی‏ریزی شخصیت‏ قصهء فیلم که شامل حوادث قصه نیز شده است.حادثه آشنایی‏ شیوا و محمود یکی از این ضعفهاست.جریان کیف‏قاپی و دویدن قهرمان داستان به دنبال سارق و گرفتن و بازگرداندن‏ قهرمانانه کیف،به قدری کلیشه‏ای و از مدافتاده است،که‏ حتی نویسنده‏های فله‏ای‏نویس هم دیگر از چنین حوادثی برای‏ آشنایی بین دو شخصیت استفاده نمی‏کنند.محمود به‏عنوان‏ یک پهلوان بازماندهء از جنگ و به‏عنوان نمونهء شاخص ارزشها و به‏عنوان جوانمردی که بی‏فوت وقت به دنبال سارقی در خیابان می‏دود،توان ایجاد یک رابطه صحیح با شیوا را ندارد. او قادر به توجیه عمل خود(طلاق دادن همسرش)به شیوا نیست.میلی برای این کار ندارد و تلاشی هم نمی‏کند.جالب‏ آن‏که همسرش نغمه نیز پس از دانستن موضوع و نیاز شیوا به‏ پی‏بردن علت آن،هم‏نوا با محمود از دادن هرگونه اطلاع و راهنمایی به شیوا خودداری می‏کند.با شیوه‏ای که نویسنده ارائه‏ می‏دهد،تکلیف نسل شیوا که جنگ را ندیده است و جانباز را نمی‏شناسد چیست؟

جانباز و همسرش به‏عنوان نماینده اندیشه ایثار به جای‏ نزدیک شدن به قشر جوان و کمک و راهنمایی به آنها،به بهانهء حفظ حریم قدسی عشقشان،از دادن هرگونه نشانه‏ای برای‏ شناخته شدن پرهیز می‏کنند.در بخشی از قصه درپی سماجت‏ شیوا،نغمه ادای همسری شکست‏خورده را درمی‏آورد و به‏ بحثی ساختگی و نمایشی با محمود می‏پردازد و موجب تحقیر و سرخوردگی شیوا می‏شود.آنها ترجیح می‏دهند خلوتشان را حضور هیچ غریبه‏ای مخدوش نکند.در این قصه،وقتی خود جانباز رغبتی برای زدن پل ارتباطی بین نسل او و نسل جوان‏ نشان نمی‏دهد،چگونه می‏تواند انتظار کمک و یاری در وقت‏ اضطرار از دیگران داشته باشد.در بیمارستان،زمانی که نغمه، محمود را که حالش بحرانی است برای معالجه می‏آورد و با بی‏ توجهی پرستار مواجه می‏شود با گفتن جمله:«او جانباز جنگ‏ است»سعی می‏کند اهمیت وجود و حضور جانباز به جامانده‏ از جنگ را گوشزد کند.درحالی که اندیشهء پرستار به کلی دور از این دغدغه‏هاست و حاضر نیست وجود این بخش جنگ را بپذیرد.با نوع برخورد و عملکرد محمود در قصهء فیلم«نغمه»، دور از انتظار نخواهد بود که در سالهای بعد،این فاصله بیشتر شود.

نکته دیگر این‏که شروع قصه با شیوا آغاز می‏شود؛به نیمه‏ نرسیده،شیوا اهمیت حضور را از دست می‏دهد و در پایان‏ وجود او حتی زاید به نظر می‏رسد.ظاهرا این مطلب ساده و ابتدایی‏ از چشم نویسنده افتاده است.شیوا که در ابتدا شخصیت اساسی‏ داستان است،بعدا تبدیل به وسیله‏ای می‏شود تا مخاطب به زندگی‏ محمود دسترسی پیدا کند؛روزنه‏ای و بهانه‏ای برای کنکاش در زندگی یک جانباز.

در پایان داستان،محمود به شهادت می‏رسد و نغمه تنا بر بالین‏ او می‏ماند.اما شیوا چه می‏شود؟وضعیت محمود و نغمه از اواسط داستان،تقریبا قابل پیش‏بینی است.ولی این‏که این دو تا چه اندازه‏ توانستند مسیر زندگی شیوا را تغییر دهند و یا تحولی،حرکتی،بینش‏ تازه‏ای در او به وجود آورند،پا در هوا و مبهم باقی می‏ماند.